

دویست و یازدهمین نشست تخصصی کتاب ماه کودک و نوجوان

**تأثیر کتب «ترویج کتابخوانی» بر میزان مطالعه کودکان و نوجوانان**

به همراه نقد و بررسی کتاب های روانشناسی خواندن نوشته: دکتر اکرم پدرام نیا

و رویکردهای ترویج کتابخوانی نوشته: دکتر کمال پولادی

با حضور: دکتر کمال پولادی، محمدهادی محمدی، شهرام اقبال زاده

تاریخ: ۸۷/۴/۲۴

ساعت: ۱۷-۱۹

سرای اهل قلم

## اشاره:

دویست و یازدهمین نشست تخصصی کتاب ماه کودک و نوجوان، با موضوع «تأثیر کتب «ترویج کتابخوانی» بر میزان مطالعه کودکان و نوجوانان» در تاریخ ۲۴ تیرماه ۱۳۸۷، با حضور آقایان دکتر کمال پولادی، محمد هادی محمدی و شهرام اقبال زاده، در سرای اهل قلم برگزار شد. این جلسه، به بهانه انتشار دو کتاب «روانشناسی خواندن»، نوشته دکتر اکرم پدرام نیا و مقدمه مفصل شهرام اقبال زاده و «رویکردهای ترویج کتابخوانی» نوشته دکتر کمال پولادی برگزار شد. بخش هایی از این نشست را در ادامه می خوانید.

**مسعود ملک یاری:** موضوع نشست امروز، بررسی دو کتاب ارزشمند «رویکردها و شیوه های ترویج خواندن»، نوشته دکتر کمال پولادی و «روانشناسی خواندن و ترویج کتابخوانی»، اثر دکتر اکرم پدرام نیا است که آقای اقبال زاده مقدمه مفصلی روی کتاب اخیر نوشته. البته می دانیم که این نشست ها، ظرف دو ساعت به صدور یک مانیفست و نتیجه گیری قطعی نخواهد انجامید. یک سری عوامل پیوسته به هم وجود دارد که تا وقتی گرد هم نیابند، قطعاً نتیجه ایده آلی که مد نظرمان است، به دست نمی آید. به هر حال، این تلاش ها در جهت رسیدن به آن شرایط استاندارد است که شاید در برخی از پایه هایش ما به شدت دچار ضعف هستیم.

آقای پولادی، می دانیم که ضرورت های عام و کلی ای برای تولید چنین کارهایی وجود دارد و به هر حال این کتاب ها فوایدی برای عرصه فرهنگی ما و به خصوص برای ترویج کتابخوانی دارند، اما قطعاً یک سری ضرورت های شخصی برای شما در مورد نوشتن این کتاب وجود داشته که بد نیست ما هم از آن ها مطلع شویم. هم چنین، درباره ویژگی هایی که فکر می کنید در این کتاب مطرح شده است و در معدود کتاب های دیگری که در این زمینه وجود دارد، مطرح نشده، برای ما بگویید.

**کمال پولادی:** اجازه بدهید از خانه کتابدار و شورای کتاب کودک که بانی این کار شدند، تشکر کنم. من با حمایت خانه کتابدار و شورای کتاب کودک و راهنمایی های خانم دکتر انصاری، این کار را به سرانجام رساندم. سال ها پیش که در کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان کار می کردم، به عنوان کار روزانه خودم مقاله هایی تهیه کرده و یادداشت های زیادی نوشته بودم که حول و حوش مسایل کتابخوانی ادبیات کودک و روان شناسی کودک بود. بنابراین، سلسله مطالبی طی چند سال کار در کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان جمع شده بود.

دویست و یازدهمین نشست تخصصی کتاب ماه کودک و نوجوان

## تأثیر کتب «ترویج کتابخوانی» بر میزان مطالعه کودکان و نوجوانان

به همراه نقد و بررسی کتاب های روانشناسی خواندن نوشته: دکتر اکرم پدram نیا

رویکردهای ترویج کتابخوانی نوشته: دکتر کمال پولادی

با حضور: دکتر کمال پولادی، محمدهادی محمدی، شهرام اقبال زاده

تاریخ: ۸۷/۴/۲۴  
ساعت: ۱۷-۱۹

سرای اهل قلم



بعدها وقتی فرصتی پیش آمد و با دوستانی که در خانه کتابدار مشغول فعالیت بودند، صحبتی کردم و شوق این عزیزان را برای خدمت به کودکان دیدم، برانگیخته شدم تا یک بار دیگر برگردم و کارهایی را که قبلاً به شکل خام انجام داده بودم و به صورت مقاله و یادداشت موجود بود و یا فصل‌های ترجمه شده از کتاب‌های مختلف را دوباره بازبینی کنم و به شکل یک کار پرداخته درآورم. سعی من این بود که کتاب کم و بیش در مورد شیوه کتابخوانی جامع باشد؛ یعنی، هم مسایل کلان و هم مسایل خرد را دربرگیرد و هم جنبه‌های سخت‌افزاری و هم جنبه‌های نرم‌افزاری را مطرح کند. جنبه‌های سخت‌افزاری مثل نیاز به کتابخانه‌ها و نیاز به نشر یا نیازی که برای یک برنامه ملی جهت ترویج کتابخوانی لازم است. یک بخش عمده هم جنبه نرم‌افزاری است؛ یعنی کتابدارانی که در کتابخانه‌های کودک کار می‌کنند، برای راهنمایی کودکان و نوجوانانی که وارد کتابخانه می‌شوند، چگونه از مطالبی که سایر همکاران می‌نویسند، برای راهنمایی هر چه بهتر بهره بگیرند. بر این باورم که راهنمایی کودکان و نوجوانان در کتابخانه‌های کودک، کاری تخصصی است و به این قضیه باید به عنوان یک تخصص نگاه کرد. فقط یک کار فیزیکی نیست که کودکانی به کتابخانه مراجعه کنند و کتابدار آن‌ها را به سمت قفسه راهنمایی کند و کودکان کتابی را بگیرند و کتاب ثبت شود و بعد هم آن کودک یا نوجوان کتاب را به خانه ببرد. کتابخانه کودک تنها چنین کارکردی ندارد. ممکن است یکی از کارکردهایش این باشد، ولی کارکرد اصلی آن راهنمایی کودکان است با در نظر گرفتن مؤلفه‌های بسیار این مؤلفه‌ها را اگر بخواهیم دسته‌بندی کنیم، یک بخشی مربوط به شناخت کودک می‌شود. کتابدار کتابخانه‌های کودک باید کودک را بشناسد. او باید با جنبه‌هایی از روان‌شناسی کودک، روان‌شناسی خواندن و روان‌شناسی شناخت، کم و بیش آشنا باشد. همچنین باید نظریاتی را که در حوزه روان‌شناسی رشد قرار دارد، بشناسد. می‌دانید که روان‌شناسی رشد، یک بخش از روان‌شناسی کودک است که مستقیم با مسئله خواندن ارتباط پیدا می‌کند. این بخش از روان‌شناسی، موضوع اصلی و مرکزی‌اش این است که کودکان در سنین مختلف، از چه توانایی‌های و خصوصیات ذهنی برخوردارند و نگرش‌شان چه‌گونه است و از نظر عاطفی چه ویژگی‌هایی دارند و هم‌چنین از لحاظ شناخت در چه مرحله‌ای هستند. روان‌شناسی رشد، پاسخ همه این سؤال‌ها را که برای راهنمایی کردن کودکان لازم است، دربردارد. پس یک بخش از کار راهنمایی کودکان و نوجوانان، آشنایی با روان‌شناسی رشد است.

بخش دوم مسایل راهنمایی کودکان و نوجوانان، آشنایی با خود کتاب است. کتابدار کتابخانه کودک، در عین حال



باید کتاب را هم بشناسد. شناخت کتاب کودکان، خودش مبحث مفصلی است. کتابدار باید با وجوه مختلف کتاب، خواه وجوه مضمونی و خواه وجوه ساختاری یا وجوه هنری و عناصر مختلفی که کتاب را تشکیل می‌دهد یا عناصر داستان، آشنا شد. این‌ها جزیی از اطلاعات لازم برای یک کتابدار است که وقتی می‌خواهد کودک و نوجوان را به‌طور دقیق و همه‌جانبه راهنمایی کند، باید این چیزها را بداند.

من سعی کردم در این کتاب، تک تک عناصر داستان را معرفی کنم و بگویم که هر کدام از این عناصر وقتی که پای کودک و نوجوان برای خواندن در میان است، باید چه ویژگی‌هایی داشته باشد و در بین عناصر داستان، تکیه روی چه ویژگی‌هایی است. در فصل اول بحثی داشتم که چرا برای ترویج خواندن، ما باید یک راهبرد ملی داشته باشیم. کلیت جامعه و دولت، همان‌طور که سایر وجوه زندگی عمومی را با یک برنامه همه‌جانبه و سراسری تنظیم و راهنمایی و رهبری می‌کند و پیش می‌برد، کار ترویج خواندن را هم باید به همین صورت و با همین دیدگاه پیش برد. همان‌طور که ما برنامه توسعه اقتصادی، فرهنگی و سیاسی داریم، باید برنامه‌ای هم برای توسعه کتابخوانی داشته باشیم. یک برنامه ملی و سراسری، زنجیره‌ای را دربرمی‌گیرد که به تولید یک کتاب مناسب منجر می‌شود. حمایت از نویسندگان و مترجمان و ناشران و انواع پشتوانه‌ها و پشتیبانی‌هایی که باعث می‌شود کتاب خوب دربیاید، همه این‌ها در زنجیره کتابخوانی ضروری است.

بخش اول این برنامه سراسری، مربوط به انتشار کتاب‌های مناسب است. الزامات زیادی وجود دارد که سعی کردم بیشتر الزاماتش را با تفصیل در کتاب بیان کنم. بعد از انتشار کتاب خوب، نوبت شبکه کتابخانه‌هایی است که بتواند کتاب را در حد گسترده و تا حد ممکن در اختیار کودکان قرار بدهد. کودکان باید به کتاب دسترسی داشته باشند تا بتوانند کتاب بخوانند. اگر این زنجیره را در نظر بگیریم و بخواهیم یک قدم به عقب برویم، این زنجیره از خانواده شروع می‌شود. والدین باید از دو یا سه سالگی، برای کودک کتاب بخوانند. در کودکان یا دبستان هم می‌شود برای‌شان کتاب خواند تا با کتاب آخت شوند. قدم اول این است. قدم بعدی مربوط به برنامه‌ریزی سراسری ملی و انتشار کتاب مناسب در سطح گسترده است که این‌ها الزامات مختلفی دارد و بعد شبکه کتابخانه‌ها که کودکان و نوجوانان بتوانند دسترسی به کتاب داشته باشند.

مدارس می‌توانند در این زمینه نقش مهمی داشته باشند که متأسفانه در کشور ما کم‌ترین نقش را دارند. با توجه به این‌که حلقه اول کتابخوانی یعنی خانواده، در جامعه ما حلقه ضعیفی است، اگر حلقه مدرسه قوی باشد و کتابخانه‌های خوبی در مدارس باشد و اگر در کلاس‌ها معلمان مسئله کتابخوانی و خواندن کتاب‌های جالب و جاذب برای کودکان را هم در برنامه داشته باشند، بخشی از ضعف اول حلقه کتابخوانی یعنی آن‌جایی که مربوط به خانواده می‌شود، جبران خواهد شد. بخش دیگری از کتابخانه‌ها، کتابخانه‌های عمومی هستند و در کشورهای مختلف، به شکل گوناگون در این زمینه فعالند. در کشور ما برای نمونه، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان می‌تواند نقش بسیار مؤثری داشته باشد. البته همین مقدار نقشی که دارد، کم نیست، ولی می‌توانست نقشی بیشتر از این داشته باشد. وقتی کانون را پایه‌ریزی کردیم، من جزو اولین کسانی بودم که وارد کانون شدم. قصد این بود که هر شهر و شهرستانی، به تناسب کتابخانه داشته باشد؛ یعنی هیچ شهری بدون کتابخانه نباشد و هر شهر بنا به میزان جمعیت



آن، کتابخانه‌های متعددی داشته باشد که کودکان در هر جایی که باشند، به کتاب دسترسی داشته باشند. این مؤسسه یا نهاد یا هر اسمی که شما روی آن می‌گذارید، در دنیا تک است. در سایر کشورها ما چنین چیزی نداریم، معمولاً شهرداری‌ها مسئول کتابخانه‌های عمومی هستند که همراه با کتابخانه‌های عمومی، برای کودکان و نوجوانان هم بخش‌هایی ویژه دارند. مؤسسه‌ای که به‌طور خاص برای کودکان کتابخانه تأسیس کند و به شکلی که کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان این کار را انجام می‌داد و می‌دهد، در جاهای دیگر نیست.

به هر حال، شهرداری‌ها و هر مؤسسه دیگری که برای کودکان و نوجوانان کتابخانه تأسیس می‌کند، حلقه دیگری از زنجیره ترویج کتابخوانی است و هر چه این حلقه قوی‌تر باشد، برنامه بهتر پیش می‌رود. **محمدی:** در جامعه ما که کتاب نخواندن یک پدیده فراگیر است، انتشار چنین کتاب‌هایی می‌تواند یک رخداد باشد. در هفتاد-هشتاد سال گذشته، کتاب‌هایی که به موضوع خواندن خلاق پرداخته باشند، در جامعه ما فکر نمی‌کنم به تعداد انگشتان دست هم برسد. شاید دلیلش این باشد که نوشتن چنین کتاب‌هایی به واقع به تخصص نیاز دارد.

نگاه کتاب روان‌شناسی خواندن، روی موضوع خواندن در خانواده یا روان‌شناسی خواندن متمرکز است. در حالی که موضوع کتاب دکتر پولادی فراگیرتر است. این نگاه فراگیر، اصولاً از ویژگی‌های دکتر پولادی است. در ضمن این که می‌گوید کتابخوانی به یک راهبرد ملی نیاز دارد، برنامه راهبرد را هم به‌گونه‌ای نظری-تجربی ارائه می‌دهد که هم برای کسی مثل من که راهبرد ملی برای موضوع کتابخوانی مورد توجهش است، اهمیت دارد و هم برای کتابداری که در یک شهر یا روستای دورافتاده، می‌خواهد بداند که نقش خودش به عنوان کتابدار چیست. یعنی وقتی صبح در کتابخانه را باز می‌کند و بچه‌ها می‌آیند و کتاب می‌گیرند، آن کنش‌هایی که او انجام می‌دهد، چه نقشی می‌تواند در یک فضای بزرگ‌تر که همان جامعه ملی باشد، داشته باشد. اگر کتابدار کتابی را که می‌داند ارزش‌های ویژه‌ای دارد، به بچه‌های روستا یا شهر خودش معرفی می‌کند، این امر به صورت زنجیروار نتیجه‌ای در پی خواهد داشت که خیلی مهم است.

من بحثم را از این جهت پی می‌گیرم که ببینم وجود یک چنین کتاب‌هایی در تحول جامعه ما چه نقشی می‌تواند داشته باشد. البته نوشتن چنین کتابی تصادفی نیست. همان‌طوری که آقای پولادی گفتند، ایشان جزو اولین کسانی بودند که با موضوع کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان درگیر شدند. کانون در جامعه ما داستان مفصلی دارد که در جلد هشتم و نهم تاریخ ادبیات کودکان آوردیم و گفتیم که حاصل نازایی نظام آموزش و پرورش در ایران بوده. می‌دانید که قبل از تشکیل نظام آموزش و پرورش به شکل امروزی، آموزش کودکان در مکتب‌خانه‌ها انجام می‌گرفته. آموزش مکتب‌خانه‌ای نظام نبود و بر اساس علایق و گرایشاتی که هر مکتب‌دار برای خودش در هر نقطه‌ای داشت، پیش می‌رفت. مثلاً فلان مکتب‌دار اگر به حافظ علاقه داشته، حافظ را در متن درسی خودش می‌گنجاند و با شیوه‌هایی که به صورت سنتی به این مردم منتقل شده بود، این‌ها را به نسل بعد از خودش منتقل می‌کرده است. شگفت این است که آن زمانی که ما نظام آموزش و پرورش نداشتیم، ظاهراً موفق‌تر بودیم!

می‌دانید که در یک دوره‌ای که هفت‌صد سال طول می‌کشد، از دوران سامانیان تا دوره صفویان، ما در عرصه فرهنگ، هنر و علوم کاربردی ملت خلاق بودیم که حاصل آن، برای نمونه همان اتفاقی است که در اصفهان و در مورد میدان نقش جهان یا چهارباغ می‌افتد. پشت این‌ها ذهن‌های خلاق وجود دارد که «خواندن» را می‌شناختند و برایش ارزش قائل بودند؛ خواندن از طبیعت، خواندن از جامعه و خواندن از تجربه بشری.

به هر حال، از دوره‌ای ما از شیوه و سبک مکتب‌خانه‌ای، وارد نظام ملی آموزش و پرورش می‌شویم که پس از انقلاب فرانسه، به یک پدیده فراگیر تبدیل می‌شود. مثلاً اروپایی‌ها این موضوع را خوب فرا می‌گیرند که با نظام ملی آموزش و پرورش، موضوع خواندن فراتر از نظام مدرسه را از همان ابتدا ترویج کنند. پا به پای مدرسه‌هایی که ساخته می‌شود، کتابخانه‌هایی هم سر هر کوی و برزن ساخته می‌شود. این کار تصادفی نیست، بلکه حاصل آن برنامه راهبردی ملی است که نوشته یا نانوشته، اندیشمندان روی آن کار می‌کنند. بعد به برنامه‌ریزان می‌دهند و بعد از آن مهندسانی که سازمان اجتماعی را طراحی می‌کنند، می‌گویند اگر قرار است ما اهل کشف و اختراع و ابداع باشیم، باید خواندن خلاق داشته باشیم. آن‌ها متوجه می‌شوند که در چارچوب نظام ملی آموزش و پرورش‌شان، خواندن خلاق پیش نمی‌رود. بنابراین، این موضوع را به موازات همان گسترش می‌دهند و تا جایی که می‌توانند، پول و منابع مالی و انسانی به کار می‌گیرند و کتابخانه‌ها را به صورت خیلی پویایی در این جوامع گسترش می‌دهند. اما چنین چیزی در جامعه ما و در ایران پیاده نشد. در دوره رضا شاه و بعد در دوره پهلوی دوم، ما با این موضوع به صورت گسترده‌ای روبه‌رو هستیم که از آموزش و پرورش، به ویژه در حوزه علوم انسانی چیزی بیرون نمی‌آید. برنامه‌ریزان در دهه چهل، متوجه می‌شوند که در این سیستم آموزش و پرورش، تحولی از جنبه خواندن خلاق رخ نمی‌دهد. همین جای

خالی سبب می‌شود که کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان شکل بگیرد و به عنوان یک ماده و موضوع عینی در جامعه ایران گسترش پیدا کند. حاصل آن هم خیلی شگفت‌انگیز است و بیست سال بعد، گروهی از هنرمندان و آدم‌های خلاق از این نهاد بیرون می‌آیند. البته کانون، هم‌چنان نقش خودش را به خاطر پویایی‌های اولیه که داشته، حفظ کرده و الان هم در جامعه ما گسترده‌تر شده است. ما حدود هفت‌صد کتابخانه در سراسر ایران داریم که این‌ها کم و بیش دارند همان نقش را بازی می‌کنند، ولی نسبت به جمعیت ما و آن سطحی از بچه‌ها را که پوشش می‌دهند، سطح گسترده‌ای نیست.

## پولادی:

### کتابدار باید

### با وجوه

### مختلف کتاب،

### خواه وجوه

### مضمونی و خواه

### وجوه ساختاری

### یا وجوه هنری و

### عناصر مختلفی

### که کتاب را

### تشکیل می‌دهد

### یا عناصر داستان،

### آشنا شود.

### این‌ها جزیی از

### اطلاعات لازم

### برای یک کتابدار

### است که وقتی

### می‌خواهد

### کودک و نوجوان

### را به‌طور دقیق و

### همه‌جانبه

### راهنمایی کند،

### باید این چیزها را

### بداند

به هر حال، ما یک جامعه «ناخوانا» هستیم. ما دانشجو‌هایی داریم که اصلاً کتاب نمی‌خوانند به جز آن جزوه‌ای که استادها به آن‌ها می‌دهند و همین‌طور استادانی داریم که اصلاً کتاب نمی‌خوانند و تقریباً دچار سیکل معیوبی شده‌ایم. نتیجه این است که جامعه نمی‌خواند و چون نمی‌خواند، تفکر انتقادی را نمی‌شناسد و چون تفکر انتقادی را نمی‌شناسد، تفکر خلاق ندارد. مشکل این است که ما راهبردی ملی برای خواندن نداریم و اگر همین‌طور و به همین سبک و سیاق حرکت کنیم و برای خواندن برنامه نداشته باشیم، به جای خوبی نمی‌رسیم.

نوشته شدن چنین کتاب‌هایی، شاید بتواند تلنگری به ذهن ما بزند که ببینیم از جنبه نخواندن، به کدام سو داریم می‌رویم. مردم ایران روزی دو دقیقه کتاب می‌خوانند. این شاید به خودی خود زیاد مهم نباشد. چیزی که برای من مهم است، این است که سرانه کتابخوانی در ترکیه و مالزی پنجاه و پنج دقیقه است و در ژاپن و انگلیس نود دقیقه. این‌ها هشدار است برای جامعه ما که ببینیم داریم به کجا می‌رویم.

**ملک‌یاری:** ما راجع به کتاب خوب تفاهم داریم. نمونه‌هایش را دیده‌ایم یا نمونه آرمانی کتابخانه‌ای که فکر می‌کنیم باید در مدارس وجود داشته باشد یا ویژگی‌های مریبانی که باید حضور داشته باشند. شاید به سبب نبود زیرساخت‌هایی که مورد نیاز است، هیچ‌وقت این آرمان‌ها تحقق نیابد. من می‌خواهم یک قدم به عقب‌تر برگردیم و ببینیم که آیا مشکل کتابخانه‌های مدارس ما نبودن قفسه است یا عدم آموزش مربی‌ها؟ بحثی که در نشست‌های قبلی با آقای اقبال‌زاده هم داشتیم، راجع به تلقی ما از کودک است. این که آیا تلقی ما از کودک و دوران کودکی، همان تلقی مدرنی است که در اواخر قرن نوزدهم اتفاق افتاد؟ آیا ما به کودک عاملیت می‌بخشیم؟ آیا به عنوان یک موجود مستقل به او نگاه می‌کنیم یا نه؟ به نظر من چاپ چنین کتاب‌هایی به منزله این است که ما به کودک عاملیت می‌بخشیم و می‌خواهیم با او وارد گفت‌وگو بشویم و می‌خواهیم به او کمک کنیم که کتاب بخواند. اگر تلقی ما این باشد که کودک یک لوح سفید است و باید او را شکل بدهیم، در حوزه سیاست‌های کلان اتفاقات دیگری می‌افتد که جالب نیست. مثالی می‌زنم. در اواخر قرن نوزدهم در آمریکا، با چاپ گسترده کتاب‌های جیبی و زوال کالونیسیم به معنای هژمونی مذهبی (که آن موقع تسلط داشت)، در کنار چاپ کتاب‌های مذهبی برای بچه‌ها و با ترویج کتاب‌های سرگرم‌کننده (اگر اشتباه نکنم در سال چهل و نه، توسط حلقه کسروی، رمضان‌زاده و... در ایران هم این اتفاق می‌افتد)، قشر عظیمی از کودکان طبقه متوسط و کارگر به جرگه کتابخوان‌ها می‌پیوندند. در واقع به کودک و خواسته او اهمیت داده می‌شود. می‌خواهم بدانم این عاملیت کودک به عنوان یک تلقی، نه به عنوان یک شعار، چه قدر می‌تواند با تمام مراحل و شئوناتی که در کتابخوانی به آن نیاز داریم، ارتباط و تناسب داشته باشد؟

**اقبال‌زاده:** یکی از کسانی که از پیش از انقلاب روی آموزش و پرورش کار کرده است، آقای دکتر داور شیخ‌وندی است. ایشان جمله‌ای دارند با این مضمون: «جامعه پُروگویی پُر ادعای کم‌خوان کم‌نویس». وقتی از پُروگویی حرف می‌زنیم، یعنی حاکمیت ذهنیت شفاهی. ذهنیتی که هم‌چنان فرهنگ آن سینه به سینه است. ما قبل از این که کتاب و کتابت نهادینه شود، از زمان مشروطیت، یک‌باره با رسانه‌ای به اسم رادیو مواجه می‌شویم. به فاصله چند دهه بعد از آن تلویزیون می‌آید. این یک پرتاب تاریخی از ادبیات شفاهی سنتی، به یک ادبیات شفاهی دیگر است. شنیداری-دیداری است، اما دیداری به این معنا که با کلام ارتباط برقرار کند، نیست. جامعه ایران پیش از مدرنیته هم، چندان اهل کتابت نبود. بیشتر آثار نوشتاری ما بعد از حاکمیت اسلام است.

وقتی از عاملیت کودک صحبت می‌کنیم، اصطلاحی که انگلیسی‌ها در مورد انسان به کار می‌برند، می‌گویند bio scylo social یک ویژگی زیستی دارد، یک ویژگی روانی و یک ویژگی اجتماعی. در جامعه مدرن که قدرت در بند اجزای جامعه رخنه می‌کند، کسی مثل آنتونی نگری تا آن‌جا پیش می‌رود که اصطلاحی که برای انسان به کار می‌برد، بایو پلتیکال است؛ یعنی حتی زیست شما را سیاست تعیین می‌کند. موقعی که بچه ما به دنیا می‌آید، مشکل شیر خشک داریم، مشکل پوشک داریم. تولید این‌ها را چه کسی تعیین می‌کند؟ ساختار قدرت. ساختار قدرت هم شبکه‌ای است. این‌طور نیست که بگوییم حکومت یک طرف و مردم هم یک طرف. کتاب هم یک پدیده اجتماعی و یک تولید فرهنگی است. وقتی یک تولید فرهنگی است، نیازهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی این نیاز را تعریف



می‌کند. این نیازها چه‌طور تعریف می‌شود؟ چه کسی آن‌ها را تعریف می‌کند؟ بازار؟ ما اقتصاد بازار به مفهوم غربی نداریم. برنامه؟ برنامه هم به مفهوم دقیقش نداریم. اقتصاد ما، اقتصاد برنامه نیست؛ یک اقتصاد ترکیبی و مغشوشی است که این جناح یا آن جناح که می‌آیند، آن را به هم می‌زنند.

به نظر من، دو بخش در زمینه ترویج کتابخوانی مهم است. اول سیاست‌های کلان و راهبردی. سیاست‌های کلان و راهبردی، وظیفه حکومت است. دوم، راهکارهای عملی ترویج کتابخوانی که در آموزش و پرورش و کتابخانه‌های عمومی و کتابخانه‌های مخصوص کودکان صورت می‌گیرد. وقتی از اغتشاش حرف می‌زنم، این فقط به دولت بر نمی‌گردد. ما اغتشاش نظری هم داریم. تا موقعی که یک نهاد فراگیر و ملی، فارغ از سیاست‌های جناح‌ها شکل نگیرد و همه نهادهای درگیر کتاب کودک، نهادهای مدنی و دولتی کنار هم ننشینند و بحث کارشناسی نکنند و برنامه راهبردی را تدوین نکنند، کتابخوانی به صورت گسترده در ایران اتفاق نخواهد افتاد. راهکارها در زمانی که راهبردها درست نباشند، حداکثر نتیجه‌اش این است که کتاب‌ها را ده هزار نفر بخوانند. آن هم مدت زیادی طول می‌کشد تا خوانده شود تا راهکار کتابخوانی را یاد بگیرند. گرچه همین هم خیلی خوب است اگر بتوانند ده هزار نفر کتابخوان تربیت کنند. در اوایل انقلاب با جمعیت بیست و دو میلیون نفر، تیراژ کتاب در کشور ما بیست و پنج هزار و کم‌ترین آن پنج هزار تا بود. الان جمعیت ما هفتاد میلیون است، اما تیراژ کتاب چندتاست؟ بحث دقیقه‌ای نمی‌کنیم. بهتر است بحث‌های کاملاً کمی و میدانی بکنیم و بر اساس جامعه‌شناسی تجربی عمل کنیم و دید کلان‌نگر هم نداشته باشیم. بگذریم از این که خیلی از این کتاب‌هایی که چاپ می‌شود، از کتابخانه خارج نمی‌شود. من به هر شهرستانی که می‌روم، به کتابخانه‌های عمومی و کانون هم می‌روم. کتاب‌ها خاک می‌خورند.

یکی دیگر از عوامل واسطه و کمربندی برای کتابخوانی، کتابدار خلاق و آگاه است. کتابدار آگاه و خلاق بسیار اندک است. کارمند است و وظیفه دارد هشت ساعت سر کارش باشد و کارت بزند. اما چند ساعت با بچه‌ها کار فعال می‌کند؟ من وقتی به برخی کتاب‌فروشی‌های کانون می‌روم که در این چند سال در زمینه انتشار کتاب واقعاً متحول شده است و دوباره دوره درخشانی را می‌گذراند، می‌گویند بعضی کتاب‌ها تمام شده است. می‌گویم چرا نیست؟ می‌گویند به ما چه که تمام شده است. مرکز باید بفرستد. فروشنده باید کتاب‌شناس باشد. متأسفانه تمام حلقه‌ها و زنجیره‌ها از هم جداست؛ از خُرد گرفته تا کلان. موقعی که ما در عرصه کلان و راهبردی سیاستی نداریم، در عرصه خُرد هم نداریم. حداقل این است که ما در آموزشگاه‌های مان کتابخانه داشته باشیم که نداریم. خانواده‌ها هم به نحو دیگری همان چیزی را دنبال می‌کنند که در سیاست کلان ما وجود دارد. تنها چیزی که به آن اهمیت می‌دهند مدرک، کارنامه و کتاب درسی است. اگر کتاب غیر درسی دست بچه‌ها ببینند، چند تا متلک به او می‌گویند و می‌گویند دَرَسْت را بخوان. اگر خیلی با عُرْضه هستی، دَرَسْت را بخوان. ای کاش یک مطالعه میدانی روی شاگردهای موفق بشود. می‌بینیم که بیشتر آن‌ها کتابخوان هستند؛ چون ذهن باز و خلاق دارند. هیچ درسی حفظ‌کردنی نیست، اما ما همه درس‌ها را در ایران حفظ می‌کنیم. می‌گویند علوم انسانی حفظی است. در صورتی که این‌طور نیست؛ از ریاضی فهمیدنی‌تر است و تجرید و انتزاع در آن است. درست است که انتزاع جبر بیشتر است و مطلق است، اما آن اعداد و محاسبات، کمیّت و تبلور خودش را در جامعه انسانی نشان می‌دهد. آن حساب و کتاب‌ها در جامعه انسانی کاربرد دارد و موقعی که به تکنولوژی تبدیل می‌شود، به جامعه انسانی می‌آید. در جغرافیا شرق و غرب و جنوب و شمال را بچه‌ها در کتاب می‌شناسند، ولی نمی‌دانند چه شهری در کنار چه شهری است. چرا؟ چون حفظ کرده است.

استاد من، دکتر اسلامی ندوشن، کتابی به اسم «پندها را آویزه گوش کنیم» دارد و راجع به دانشجویها و فارغ‌التحصیلان مان صحبت می‌کند که مثنی بی‌کاره پُرادعای کم‌اطلاع هستند که چون فکر می‌کنند از دانشگاه بیرون آمده‌اند، چیزی یاد گرفته‌اند. واقعاً این‌ها از دانشگاه چه چیزی یاد گرفته‌اند؟ ملاک دانایی و آگاهی نیست. جامعه ما، جامعه آگاهی محور و دانایی محور نیست.

**ملک‌یاری:** من با بخشی از صحبت‌های شما مخالف هستم و فکر می‌کنم آسیب‌شناسی در فرهنگ ما، خود به نوعی آسیب تبدیل شده است. فکر می‌کنم بچه‌های ما کتاب می‌خوانند؛ لاقلاً بیشتر از بزرگ‌ترها می‌خوانند، اما کتاب‌های سطحی و مبتذل، به معنای ساده انگاشتن امور سخت و نه ابتدال به معنای اخلاقی. مثلاً نوعی از قصه صد و یک سگ خالدار، بدون تصویرگر و مترجم، صرفاً دزدیده و تولید می‌شود که تصاویرش را می‌گیرند و اسکن می‌کنند و یک بنده خدایی هم یک اسمی روی کتاب می‌زند و کتاب چاپ سی‌ام و سی و پنجم می‌شود و تیراژ ده‌هزار تا، پانزده هزار تا. از آن کتاب‌هایی هم نیست که با بخشنامه به مدارس می‌فرستند. ناشر خصوصی چاپ می‌کند و یک تجارت کامل است. در روزنامه‌فروشی‌ها هم پخش می‌کنند و تعدادشان کم هم نیست. عین گیاه هرزی است که باغچه را می‌گیرد. وقتی این کتاب همه چاپ شده است، نشان می‌دهد که مردم می‌خرند. بحثی که راجع به عاملیت کودک در سیاست‌های

کلان کردم، اتفاقاً همین تلقی است. وقتی تلقی من و شما نسبت به یک پدیده انضمامی یکی نباشد، من کار خودم را می‌کنم و شما هم کار خودتان را می‌کنید. صدها سال آینده، اگر نوه ما هم اشتباه کند و بخواهد کار فرهنگی بکند، احتمالاً پشت این میزها نشسته است و می‌گوید اگر ما مربی خوب داشته باشیم و اگر کتاب خوب داشته باشیم، این اتفاقا می‌افتد. با توجه به این که بحث ما راجع به ترویج کتابخوانی کودک و نوجوان است، خواهش می‌کنم آقای پولادی و آقای محمدی، در ارتباط با این تلقی و تغییر تلقی نسبت به کودک، بحث را پیش ببرند.

**پولادی:** این که چرا کتاب نمی‌خوانیم یا جامعه ما جامعه کتابخوانی نیست، مسلماً دلایل زیادی دارد. آسیب‌شناسی کتاب نخواندن، مبحث خیلی مفصلی است و به بحث و بررسی زیادی نیاز دارد، هم بحث و بررسی در حوزه نظری و هم بحث و بررسی در حوزه عملی. من یک فرمول ساده در اول این کتاب آوردم و گفتیم این فرمول ساده اگر عمل کند، معنایش این است که کتابخوانی هم هست. صرف نظر از جنبه‌های جامعه‌شناسانه‌اش که آن هم بحثی است که من به آن اشاره می‌کنم. این فرمول ساده این است که شما یک وضع فرضی را در نظر بگیرید، یک کودک فرضی را در نظر بگیرید که دو یا سه ساله است و در خانه برایش کتاب می‌خوانند. اطراف پدر و مادر کتاب و مجله است. تا سه‌سالگی، چهار سالگی پدر و مادر هفته‌ای یکی - دو بار برایش کتاب می‌خوانند. نمی‌دانید بچه‌ها با چه شوقی دنبال می‌کنند وقتی برای بچه‌های دو، سه ساله کتاب می‌خوانید، دائم دوست دارند که برای‌شان بخوانید و می‌گویند برای ما کتاب بخوانید. این بچه برود کودکان و در آن‌جا برایش کتاب خوانده شود و فقط چیزهای حفظ‌کردنی یادش ندهند و بعد به مدرسه برود و مدرسه هم کتابخانه داشته باشد، کتابخانه و کتابدار خوب داشته باشد و این کودک در ساعات تعطیلی گذری به کتابخانه داشته باشد، طبعاً کتابخوان می‌شود. قبلاً در خانه برایش کتاب زیاد خوانده شده است و می‌بیند که در مدرسه هم کتابخانه وجود دارد، به کتابخانه می‌رود و یک کتابدار خوب از او استقبال می‌کند و با خوش‌رویی او را راهنمایی می‌کند. سر کلاس معلم برایش کتاب می‌خواند. غیر از کارهای معمول درسی، گاهی کتاب داستان یا شعر برایش می‌خواند؛ کتابی که جالب و جاذب باشد. در کلاس، در گوشه‌ای قفسه‌ای با کتاب‌هایی گذاشته شده است. وقتی که این دانش‌آموز به اطرافش نگاه می‌کند، در همه جا کتاب می‌بیند و به این ترتیب، با کتاب بزرگ می‌شود. این کودک فرضی ما مجال است که کتابخوان نشود. کتاب جزئی از وجودش می‌شود. بنابراین، اگر ما بخواهیم موانع نخواندن را پیدا کنیم، باید بباییم همین حلقه را دنبال کنیم. برای این که جامعه کتابخوان داشته باشیم، هر کدام از این حلقه‌ها باید کار خودشان را انجام بدهد. در یک برنامه راهبردی ملی، می‌شود برای هر کدام از این حلقه‌ها فکری کرد، نه این که بشود معجزه کرد. به وسیله وسایل ارتباط جمعی می‌توان پدر و مادرها را آموزش داد و تشویق و ترغیب کرد که برای فرزندشان از سن دو سالگی کتاب بخوانند. می‌شود مدرسه‌های مان را به کتابخانه مجهز کرد. این همه بودجه برای خیلی چیزها صرف می‌شود، خوب است مقداری از آن هم برای کتابخانه صرف شود. می‌توانیم به معلمان مان در مدرسه‌ها یاد بدهیم که برای کودکان، فقط چیزهای حفظ‌کردنی نگویند و کتاب‌های تخیلی برای‌شان بخوانند. دولت با تشویق مترجمان و مؤلفان می‌تواند کتاب‌های خوب دربیآورد. باید کتاب خوب هم باشد که بچه‌ها کتابخوان بشوند. کتاب‌ها فقط تجاری نباشد. بخش عمده کتاب‌هایی که ما داریم، تجاری هستند. حتی کتاب‌هایی که مؤسسات دولتی و فرهنگی ما تولید می‌کنند، غالباً ضعیف هستند و بسیاری از ویژگی‌های کتاب خوب را ندارند. چون خود این مؤسسات کارندهای لازم و وارد را ندارند. امکانات و تشکیلات لازم را ندارند که بتوانند کتاب‌های مناسب‌تر و خوب منتشر کنند. اگر روی تک تک این حلقه‌ها بشود کار کرد، می‌شود امیدوار بود که کتابخوانی خیلی بیشتر از این در کشور رواج یابد. من به موضوع دیگری که بیش‌تر بحث جامعه‌شناسانه است، اشاره می‌کنم. کتابخوانی مثل خود مدرسه، در جامعه کارکردی دارد. این کارکرد را هم نباید از نظر دور داشت. مدرسه به شکل امروزی که درست شد، کودکان از سن هفت سالگی تا دبیرستان به آن‌جا می‌روند و مدارج مختلفی را طی می‌کنند. این یک کارکردی برای جامعه امروزی و سرمایه‌داری دارد. جامعه سرمایه‌داری نیاز به کارگرهای متخصص داشت. نیاز به مهندسان و کسانی داشت که چرخ و دنده‌های جامعه سرمایه‌داری را بچرخانند. در عین حال، در یک دوره‌ای سرمایه‌داری نیاز به روشنگری داشت؛ نیاز به این داشت که آدم‌ها روشن بشوند و از بسیاری از جعلیاتی که مربوط به جامعه سنتی بود، بیرون بیایند. بنابراین، جامعه سرمایه‌داری نیاز به مدرسه داشت؛ نیاز به دانشگاه و کتابخانه داشت. حالا آن جامعه سرمایه‌داری به مهندس نیاز دارد. نیاز به کارگر و مراتب مختلف کاری دارد. هر کدام از رده‌های مختلف کاری، بخشی از نیازهای یک جامعه سرمایه‌داری را اداره می‌کنند. جامعه سرمایه‌داری طبیعتاً در این حدود کار خودش را انجام می‌دهد، اما در عین حال امروزه به مرحله‌ای رسیده است که آن روشنگری و روشن‌سازی؛ یعنی کتاب خواندن برای روشن شدن دیگر مطرح نیست. جامعه سرمایه‌داری امروزه می‌خواهد با رادیو و تلویزیون یک‌سری ارزش‌ها و تلقینات خاصی را به همه القا کند. جامعه سرمایه‌داری نمی‌خواهد امروزه انسان‌های متفکر و خلاق، به

**اقبال زاده:**

**به نظر من،**

**دو بخش**

**در زمینه ترویج**

**کتابخوانی**

**مهم است.**

**اول سیاست‌های**

**کلان و راهبردی.**

**سیاست‌های**

**کلان و راهبردی،**

**وظیفه حکومت است.**

**دوم، راهکارهای**

**عملی ترویج**

**کتابخوانی که**

**در آموزش**

**و پرورش**

**و کتابخانه‌های**

**عمومی و**

**کتابخانه‌های**

**مخصوص کودکان**

**صورت می‌گیرد**



آن شکلی که در یک دوره‌ای می‌خواست، داشته باشد. در عرصه صنعت چنین خلاقیت‌هایی نیاز است، ولی در همه عرصه‌ها چنین نیازی نیست. مهم‌ترین دغدغه جامعه سرمایه‌داری امروز، بازار فروش و مصرف است. تا می‌توانید مصرف کنید! بعضی از متفکران اصطلاحی را به کار می‌گیرند و می‌گویند با «صنعت فرهنگ» می‌خواهند یک‌سری افکار و اندیشه‌ها و رفتارهای کلیشه‌ای را به جامعه غالب کنند. چون اصل اساسی برای جامعه سرمایه‌داری، مصرف است. این را هم نباید از نظر دور داشت. حالا من نمی‌خواهم همه تقصیرها را گردن این بیندازم. می‌خواهم به این وجه قضیه هم توجه کنیم.

**ملک‌یاری:** اگر دوستان سوآلی دارند، خواهش می‌کنم مطرح کنند.

**امینی:** دو مشکل سر راه بحثی که داریم، وجود دارد. معمولاً جمعی که دور هم جمع می‌شوند و در مورد مسائل این‌چنینی بحث می‌کنند که دغدغه آن‌هاست، همیشه جمعی است که خودجوش است و یا بر اساس نیاز و دل‌سوزی افرادی خاص تشکیل شده است. یک نهاد دولتی یا سازمان و تشکل دولتی نیست که قصد تحقیق و پژوهش و برنامه‌ریزی کلان داشته باشد؛ لذا هیچ‌وقت هم به نتیجه نمی‌رسد. یعنی من، شما و دوستان از طرف یک نهاد دولتی برای این که این راهکار را به جایی برسانیم، این‌جا نیستیم. ما همیشه دور هم جمع می‌شویم و این حرف‌ها را می‌زنیم، ولی چون آن که تصمیم‌گیرنده است، در جای دیگری و به نوعی که خودش می‌خواهد، عمل می‌کند، به هیچ جایی نمی‌رسیم. مثل قطاری که خیلی کند حرکت می‌کند و ما هم مثل کسانی که دائم در طول این قطار می‌دویم و قطعاً اگر سرعت این قطار هیچ تغییری نکند، دویدن ما هم بی‌نتیجه خواهد بود. چیزی که به ذهن من می‌رسد، این است که آیا امکان ندارد که ما در نظام آموزشی‌مان بتوانیم تغییری ایجاد کنیم؟ این بحثی بود که تقریباً دو سال پیش هم که بحث کتابخانه‌های مدارس را در نشست‌های تخصصی داشتیم، دنبال کردیم، ولی متأسفانه به هیچ نتیجه خاصی نرسید. این که بخشی از آموزش نظام آموزش و پرورش ما بر اساس کتابخوانی باشد، لازم‌هاش این است که یک بحث ملی در این زمینه ایجاد شود یا جریانی شکل بگیرد و به نوعی فرهنگ‌سازی شود تا به تحقق بپیوندد. یکی از بهترین راهکارهایی که شاید بشود ارائه کرد، این است که بخشی از آموزش مدارس ما به مطالعه سوق داده شود. قسمتی از تدریس، کتاب‌های درسی باشد که معلمان درس می‌دهند و بخش دیگری مربوط به این باشد که دانش‌آموز برود و موظف باشد که مطالعه کند و آموخته‌هایش را ارائه بدهد. حال این ارائه می‌تواند به شکل بازگویی، قصه‌گویی، نمایش و... هر چیز دیگری باشد. اگر چنین تصمیمی توسط جایی پیشنهاد بشود و به مرحله اجرا دربیاید، بهترین نتیجه را می‌توان گرفت.

بحث دوم مشکلی است که در خانواده‌های اطرافم می‌بینم. یکی از مشکلاتی که در سال‌های اخیر با آن مواجه می‌شویم، این است که یک مشکلی را حل نکرده، مشکل دیگری سر راه مطالعه و کتابخوانی بچه‌ها قرار می‌گیرد. یکی از مهم‌ترین آن‌ها، جذابیت چیزهای دیگری است که جدیداً به بازار جذب کودکان آمده است؛ از جمله سی‌دی‌های کارتون، رایانه‌ها و بازی‌ها. در شرایطی که هر روز یک سی‌دی جدید در بازار ارائه می‌شود، خیلی سخت است که شما بخواهید بچه‌ای را جذب کتاب خواندن بکنید. جذابیت کتاب و کتابخوانی باید به نوعی باشد که بتواند با یک چنین چیزی نه این که مقابله کند، بلکه حداقل در کنارش رقابت کند یا تنگاتنگ با آن پیش برود.

**محمدی:** موضوع اساسی که در جامعه ما و در سطح کلان فرهنگی درگیرش هستیم، این است که نقش دولت در جامعه مدرن چیست؟ دولت در هر جامعه‌ای می‌تواند یک نقش عامل داشته باشد و یک نقش ناظر. برای نمونه، اگر شما الان به سوئد یا نروژ یا کشورهای در این سطح بروید، هیچ‌کس نمی‌پرسد چرا دولت در فلان کوی و برزن کتابخانه نساخته یا چرا مردم کتاب نمی‌خوانند. این‌ها را از دولت نمی‌پرسند؛ چون دولت در آن‌جا نقش ناظر را دارد. آن‌قدر کارکردها و وظایف مشخص است که چنین چیزهایی پرسیده نمی‌شود، اما در جامعه‌هایی مثل ما، دولت عامل است و اگر وضعیت کتابخوانی مشکل داشته باشد، ما می‌گوییم چرا دولت مشکل را حل نمی‌کند. به ویژه در بخش فرهنگی، چنین پرسش‌هایی از نظر ماهیتی ما را به آن سو می‌کشاند که آیا ما در چنین جامعه‌هایی دولت مدرن داریم که نقش ناظر داشته باشد؟ بنابراین، وقتی دولت‌ها نقش نظارتی خودشان را ندارند، به عامل تبدیل می‌شوند.

به هر حال ما نفت می‌فروشیم و بعد پولش می‌آید و اگر بچه‌های ما کتاب نمی‌خوانند، باید از دولت بپرسیم چرا کتاب نمی‌خوانند؟ چون دولت بزرگ‌ترین ناشر کشور هم هست، طبیعتاً او تصمیم می‌گیرد که چه چیزی تولید کند و چه چیزی تولید نکند. به نظر من، در جامعه امروز، پرسش اساسی‌مان این است که چرا کتاب‌های خلاق تولید نمی‌شود؟ یعنی چرا داستان‌ها یا مواد خلاق تولید نمی‌شود؟ این‌ها به این موضوع برمی‌گردد که اصلاً نقش دولت در این میان چیست. هر چه دولت از نقش خودش بکاهد و بر نقش مردم و نهادهای مردمی افزون کند، در آن‌جا ما با تحول روبه‌رو می‌شویم.



فکر کنید روز اول مهر، مادرها با چه اشتیاقی بچه‌های کلاس اولی‌شان را به نظام آموزش و پرورش می‌سپارند و فکر می‌کنند که دیگر وظیفه خودشان تمام شده است. حالا نقش دولت شروع شده است؛ چون آموزش و پرورش در جامعه ما دولتی است. در آنجا ما با یک سامانه خرد به نام مدرسه روبه‌رو هستیم که از یک سامانه یا یک نظام بزرگ‌تر که نظام آموزش و پرورش است، تبعیت می‌کند و نظام آموزش و پرورش از فلسفه دولت و منافع دولت حمایت می‌کند. همه این زنجیره‌ها به تولید موجوداتی تبدیل می‌شود که فکر کردن برای آن‌ها اولویت اول نیست. شما وقتی به بچه اجازه بدهید کتابی خارج از سیستم نظام آموزش و پرورش بخواند، چراهایش شروع می‌شود. در سطح کلاس می‌آیند و از شما پرسش می‌کنند. ممکن است آموزگار نتواند جواب بدهد و بعد آموزگار به سطح بالاتر می‌رود و می‌گوید بچه‌ها چنین چراهایی دارند و من نمی‌توانم جواب بدهم. اصولاً خواندن خلاق یا خواندن بیرون از نظام مدرسه‌ای، یعنی ایجاد تفکر انتقادی. تفکر انتقادی است که یک نظام اجتماعی را پیش می‌برد و تفکر ابزاری است که سبب می‌شود یک جامعه‌ای مثل جامعه ما، از ماشین‌آلات صنعتی پُر شود، ولی تولیدکننده به مفهوم خلاق آن نباشد.

این سبب می‌شود به بخش دوم پرسش شما برسیم که وقتی مثلاً سی‌دی تولید می‌شود، چرا ما دچار هراس می‌شویم؟ در حالی که سی‌دی خودش گونه‌ای از خواندن است؛ خواندن مولتی‌مدیا است و شما علاوه بر دیدن، حس‌های دیگران را هم درگیر می‌کنید. وقتی در یک سی‌دی در کنار خواندن، موسیقی هست، باید سبب بشود که ما احساس بکنیم وارد دوره‌ای از خواندن متکامل‌تر شده‌ایم، نه این که نگران بشویم. البته و متأسفانه این سی‌دی‌ها هم مثل همان کتاب‌هایی هستند که آقای ملک‌یاری گفتند به چاپ چهل‌م می‌رسد و تیراژ بیست هزار و سی هزار تایی دارد. پس به‌طور بالقوه آن انگیزه‌ها برای خواندن هست، ولی وقتی که هدایت نشود، خانواده سراغ آن کتابی می‌رود که آن کتاب سبب فکرافزایی و تولید فکر نمی‌شود. یک مثالی است که در جامعه آلمان می‌زند و می‌گویند در جامعه‌ای که همه یکسان فکر می‌کنند، انگار که کسی فکر نمی‌کند. تفکر انتقادی است که یک کلاس را تبدیل به یک گروه از آدم می‌کند که ویژگی‌های متفاوت فکری دارند و آن آدم بعداً می‌تواند در سطح اجتماع بیاید و به شهرداری بگوید که اگر شما مثلاً امروز جدول کشیدید و فردا خرابش کردید، برای چه این کار را کردید؟ این پرسش‌ها سبب تحول اجتماعی می‌شود و تحول اجتماعی، خودش این پیشرفت را نشان می‌دهد. همه این چیزها درگیر خواندن خلاق است. همه ما امروز احساس می‌کنیم در یک نقطه بحرانی ایستاده‌ایم؛ چه در زمینه خواندن خلاق و چه در زمینه آموزش و پرورش و چه در زمینه اقتصاد و فرهنگ. به‌طور کلی این‌ها سبب شده است که خانواده بگوید این جزو مسئولیت من نیست و دولت هم بگوید از این دوره بگذریم، شاید فرجی حاصل شود و بعداً بتوانیم تحولی ایجاد کنیم.

**اقبال‌زاده:** کودک موقعی می‌تواند عامل و فعال باشد که جامعه این میدان و امکان را برایش فراهم کند. وقتی در داخل خانواده و آموزش و پرورش این زمینه فراهم نیست، به نتیجه‌ای هم نمی‌رسیم. وقتی نهادهای مدنی و نهادهای تخصصی ادبیات کودک، در سیاست‌گذاری‌هایی که برای توسعه کتابخوانی انجام می‌گیرد، اصلاً نقش ندارند و همه چیز به‌طور بخش نام‌های به شما ابلاغ می‌شود که این کار را بکنید یا این که همه کتاب‌ها باید برود جای خاصی و بازبینی بشود، نتیجه‌اش همین می‌شود دیگر. موقعی که جامعه مدنی و بدنه جامعه فعال نیست و حضور مشارکتی ندارد، سیاست‌گذاری ملی چگونه اتفاق می‌افتد؟ ما در مجلس کمیسیون فرهنگی داریم. آیا تا به حال آمده‌اند بگویند انجمن نویسندگان، شورای کتاب کودک، کانون پرورش فکری بیا بیاید و بگویید برای ادبیات کودک باید چه کار کنیم، برای کودکان و جوانان باید چه کار بکنیم؟ وقتی برنامه‌ای برای اوقات فراغت نیست، حداکثر این است که آموزش و پرورش برنامه‌های سالیان سال خودش را تکرار می‌کند و گاهی روی مفاد درسی جابه‌جایی‌هایی می‌کنند که حتی جنجال‌انگیز هم می‌شود. به هر حال، تحول اجتماعی و فرهنگی بازتاب خودش را در سیاست‌های رسمی هم خواهد داشت. تا این ساختارها عوض نشود و تحول ساختاری نداشته باشیم، یعنی تحول سیاست‌گذاری نداشته باشیم، توسعه فرهنگی و کتابخوانی هم نخواهد بود؛ یعنی پایان بخشی‌نگری در فرهنگ. صدا و سیما از یک طرف ساز خود را می‌زند. آموزش و پرورش ساز خود را می‌زند. آموزش عالی ساز خود را می‌زند. شهرداری‌ها و حوزه‌ها هم ساز خود را می‌زنند. با این وضع، توسعه فرهنگی و ترویج کتابخوانی چگونه به مفهوم گسترده و کلان اتفاق می‌افتد؟!

**ملک‌یاری:** ما کتاب‌هایی از نوع ترویج کتابخوانی داریم و از آن طرف در مورد حرکت ملی بحث می‌کنیم. احساس می‌کنم میان این دو زنجیره، جای یک پژوهش بزرگ خالی است و آن هم کاری است که برخی در مورد مهارت‌های زندگی کردند. برای این که اهمیت این پدیده را بشناسانند، اما در ایران توسط بزرگواران و متفکران به خصوص در عرصه ادبیات به معنای عام کودک، این اتفاق نمی‌افتد؛ یعنی ما شاهد کتاب‌هایی هستیم که الان هم شما یکی از آن‌ها را همراه دارید که کتاب‌های ترویج کتابخوانی هستند، اما به تحلیل ارتباط این کتاب‌ها با سیستم حاکم در فضایی که

محمدی:

نگاه کتاب

روان‌شناسی

خواندن، روی

موضوع خواندن

در خانواده یا

روان‌شناسی

خواندن متمرکز

است. در حالی که

موضوع کتاب دکتر

پولادی فراگیرتر

است. این نگاه

فراگیر، اصولاً از

ویژگی‌های دکتر

پولادی است.

در ضمن این که

می‌گوید کتابخوانی

به یک راهبرد

ملی نیاز دارد،

برنامه راهبرد

را هم به‌گونه‌ای

نظری- تجربی

ارائه می‌دهد که

هم برای کسی

مثل من که راهبرد

ملی برای موضوع

کتابخوانی مورد

توجهش است،

اهمیت دارد و هم

برای کتابداری

که در یک شهر یا

روستای دورافتاده،

می‌خواهد بداند

که نقش خودش

به عنوان کتابدار

چیست



ما داریم در آن به سر می‌بریم، نمی‌پردازیم.

**اقبال زاده:** این کتاب‌ها باید به آموزش و پرورش برود، ولی نه با تیراژ دو هزار تا و سه هزار تا. به صورت وسیع باید دست همه معلم‌ها برسد. ما باید برنامه‌ها را هدایت کنیم و روی برنامه‌ریزی‌ها تأثیر بگذاریم. هر چه بگوییم دولت برود کنار، باد بیايد، نه دولت کنار می‌رود و نه بادی خواهد آمد! این جور بحث‌ها نمی‌دانیم چه قدر تأثیرگذار خواهد بود. من معتقد هستم ساختار دولت، ساختاری پراکنده است. هنوز ما به یک ساختار متمرکز نرسیده‌ایم که حتی دو جناح برنامه‌های هماهنگ و واحد داشته باشند.

**ملک‌یاری:** دوست داریم از نظر خانم انصاری و خانم عماد هم استفاده کنیم.

**انصاری:** گمان می‌کنم یکی از راه‌ها، نقش فرد در ترسیم مسیر اجتماعی است و فکر می‌کنم هر کدام از ما باید به کارنامه فردی خودمان توجه کنیم و این پرسش را از خودمان بکنیم که چه کرده‌ایم؟ بحث خیلی مهمی در کتاب آقای دکتر پولادی مطرح شده است و فکر می‌کنم که برای اولین بار است که در ادبیات کتابداری ترویجی ایران، به این شکل مطرح می‌شود و آن، دیدن و در نظر گرفتن کتابدار به عنوان یک ناچای فرهنگی است. خیلی خوب این موضوع را ثبت کردند. یک مسیر نویی را پیش روی کتابداران به عنوان روان‌شناس و کتاب‌شناس باز کردند. خواندن چنین اثری فوق‌العاده مهم است. اگر خوب آن را بخوانیم و بعد فکر کنیم که چه کار داریم می‌کنیم، چند نفر از دوستان مان را به خانه کتابدار برده‌ایم، چند نفر متوجه شدند که ارزش این نهاد چیست، مطمئن باشید اتفاق مهمی می‌افتد. یک جریان در فرهنگ مدنی یا رشد جامعه مدنی وجود دارد و آن بحث بشارت دادن است از کارهایی که دارد انجام می‌شود. کارگاه‌های خیلی زیادی در دنیا تشکیل شده و وجود دارد که به ما یاد بدهد به عنوان اعضای جامعه مدنی چگونه متشکل بشویم و چگونه دستاوردهای خودمان را در بین دیگران ترویج و تبلیغ کنیم. در حقیقت، چگونه می‌توانیم گروه خودمان را تقویت کنیم.

در این جمع، دو-سه بار از خانه کتابدار صحبت شد. این نهادی است که می‌تواند کاملاً الگو قرار بگیرد؛ هم به خاطر فعالیت‌های عمومی که کتابخانه‌اش انجام می‌دهد و هم به خاطر گزینش مجموعه‌اش که در مورد مجموعه هم دکتر پولادی صحبت کردند.

**عماد:** آقای دکتر پولادی در ابتدای کتاب‌شان، همان‌طور که خودشان مطرح کردند، به حرکت راهبرد ملی و برنامه ملی معتقد هستند. می‌بینم که ما داریم دولت را محکوم می‌کنیم و می‌گوییم تو قادر نیستی، تو نتوانستی، تو نمی‌توانی و از طرف دیگر انتظار یک برنامه ملی داریم. می‌خواهم بگویم بیاییم یک نگاهی به درون مایه حرکت‌های خودمان

بیندازیم. من سی و دو سال خدمات دولتی داشتم و با گروه‌های مختلف در کار بودم. هنوز که هنوز است، اسم من جزو اهل قلم نیست، ولی کتابم کتاب سال است. من دوست دارم به جامعه‌ام خدمت کنم. من این مثال را زدم برای این که بگویم یک روزی بیاید همه تصمیم بگیریم خودمان این خالها را پر کنیم. لازم است حتماً یک تابلویی بالای سرمان باشد و بعد بگویم ما از امروز تصمیم گرفته‌ایم که فلان کار را بکنیم. هر قدمی را که برداریم، به نتیجه می‌رسیم. چرا می‌گویید ما کتاب خوب نداریم؟ کتاب خوب هم داریم. چرا می‌گویید ما کتابخوان نداریم؟ کتابخوان هم داریم، ولیکن نحوه دسترسی به کتاب مشکل است. یکی از مباحثی که دکتر پولادی در کتاب‌شان مطرح کردند

**انصاری:**

**یک جریان در**

**فرهنگ مدنی یا**

**رشد جامعه مدنی**

**وجود دارد**

**و آن بحث**

**بشارت دادن است**

**از کارهایی که**

**دارد انجام می‌شود.**

**کارگاه‌های**

**خیلی زیادی**

**در دنیا تشکیل شده**

**و وجود دارد که**

**به ما یاد بدهد به**

**عنوان اعضای**

**جامعه مدنی**

**چگونه متشکل**

**بشویم و چگونه**

**دستاوردهای**

**خودمان را در بین**

**دیگران ترویج و**

**تبلیغ کنیم.**

**در حقیقت،**

**چگونه می‌توانیم**

**گروه خودمان را**

**تقویت کنیم**

و اهمیت دارد، این است که یک مقدار به افزارها و موارد دسترسی جدی‌تر نگاه کنیم. بیاییم به آن‌ها پر و بال بدهیم. فقط یک کتابخانه عمومی در این تهران داریم، کتابخانه عمومی حسینیه ارشاد که غیر دولتی است و بخش کودک و نوجوان فعالی دارد. کتابخانه‌های کودک ما، کتابخانه‌های مدرسه‌ای ما، فقط هدف‌شان این نیست که راهنمایی کنند؛ راهنمایی را که همه جا می‌توانند بکنند. هدف‌شان ایجاد مهارت‌هاست. آقای محمدی عزیز، چرا صحبت از خواندن خلاق می‌کنیم، ولی صحبت از نوشتن خلاق نمی‌کنیم؟ نوشتن خلاق خودش خواندن خلاق را به دنبال دارد و اگر قرار باشد دولت روی این‌ها نظارت کند، دیگر خلاقیت نخواهد بود. همه گفتید جامعه کتاب نمی‌خواند. حالا از این جامعه‌ای که اصلاً نمی‌خواند، چه توقعی دارید که این دو تا کتاب را بخواند؟ وقتی می‌گوییم جامعه نمی‌خواند، پس نباید انتظار داشته باشیم که این کتاب خوانده شود. الان هم در این جمع، شاید فقط یک درصد از ما این کتاب را خوانده باشند. البته چون در دسترس ما نبوده است. شما بزرگواران، مؤلفان و ویراستاران این دو کتاب و این دو اثر، آیا هیچ آزمون و تستی به عنوان داشتن یک بازخورد نسبت به محتوای این کتاب، در یک جامعه آماری محدود انجام دادید که ما هم از نتایج آن برخوردار شویم؟ اگر نکرده‌اید، لطفاً این کار را بکنید.

**اقبال‌زاده:** کتاب خانم قزل‌ایاق، ادبیات کودک و ترویج کتاب خواندن، واقعاً کتاب بسیار خوبی است. همین که جامعه ایران به سطحی رسیده است که خودش تولید و تألیف می‌کند، نشان‌دهنده این است که ما یک رنسانس را داریم می‌گذرانیم تا به مراحل اولیه تولید اندیشه برسیم. به هر حال، همین که به این سطح از تألیف رسیده‌ایم، خودش فرخنده است.

**نجف‌خانی:** من کتاب خانم اکرم پدramنیا را که خواندم، اصلاً احساس نکردم که کتاب تألیفی خوانده‌ام. احساس کردم این کتاب، جمع‌آوری یک‌سری مقاله و داستان خارجی است که ترجمه و «ایرانیزه» شده است. حتی فضای بعضی از داستان‌ها به نظر من هم چنان خارجی بود و احساس کردم اصلاً کار میدانی با بچه‌ها نشده است که بخواهد تألیفی در آن زمینه انجام گرفته باشد. من که نه سال است با بچه‌ها کار میدانی می‌کنم (کار من مشاوره کتاب و تجهیز کتابخانه است و کلاس‌های کتابخوانی ثابت با بچه‌ها دارم)، اصلاً احساس نکردم که این کتاب‌ها می‌تواند به من راهکار بدهد. من کتاب دکتر پولادی را هنوز نخوانده‌ام، ولی همین کتابی را که آقای اقبال‌زاده حرفش را زدند و در اختیار من گذاشتند، خواندم، اما هیچ راهکاری از این کتاب نگرفتم. من علاقه‌مند بودم بدانم چه راهکاری می‌تواند به من بدهد، ولی هیچ چیزی به من نداد. احساس کردم این فضا، فضای خارجی و ترجمه شده مقاله‌هاست. آیا با کودک ایرانی در تهران و یا شهرستان‌ها کار شده است؟ چون هر شهرستان جواب خودش را می‌دهد. هر روستا با توجه به بافت فرهنگی خودش، مسائل خودش را دارد. بالاخره این وسط باید یک کار جامعه‌شناسی انجام شود.

خانم دکتر انصاری به مسائل فردی اشاره کردند. من شخصاً این را لمس کرده‌ام. اغلب مدیران مدارس ما جسارت ندارند، آگاهی ندارند و نمی‌خواهند داشته باشند. به مدارس دولتی کاری ندارم. من خودم در مدرسه دولتی کار می‌کنم. می‌توانیم به همین مدارس غیر انتفاعی که مثل قارچ در هر منطقه سبز شده است، سری بزنیم و ببینیم کتابخانه دارند یا نه؟ تا جایی که من دیده‌ام، اوضاع کتابخانه‌های این مدارس اسفناک است. فاجعه‌بار است. پول کلان می‌گیرند، ولی کتابخانه‌ها تجهیز نمی‌شود. در این‌جا نقش چه کسانی خالی است؟ مشاوران کتاب. چرا نمی‌آییم گروه مشاوران کتاب کودک تشکیل بدهیم؟

**محمدی:** این کتاب حاصل اتفاقی است که از خودآگاهی فردی می‌آید. یک حکایت چینی است که می‌گوید روزگاری دریا توفانی شد و هزاران جانور دریایی، مثل ستاره دریایی را به نقطه‌ای دور از ساحل پرتاب کرد. یک نفر آمد به این جانورها نگاه کرد و گفت این‌ها دارند می‌میرند و من باید کمک کنم تا بتوانم این‌ها را به آب برسانم. شروع کرد این جانورها را با زحمت زیاد، یکی یکی به آب بیندازد. یک نفر آمد به او نگاه کرد و گفت چه کار می‌کنی؟ گفت من دارم این جانورها را نجات می‌دهم. گفت این همه جانور را چه طوری می‌توانی نجات بدهی؟ گفت من به سهم خود یکی یکی این‌ها را می‌برم تا نجات بدهم، شما هم می‌توانید. این کتاب در حقیقت، زاده خودآگاهی خانواده‌ای است که به سهم خودش می‌خواهد تحولی در این جامعه ایجاد کند.